

ترجمه انگلیسی این مقاله نیز با عنوان:  
Architecture as Absolute: Reviewing Aristotle's Metaphysics of Architecture  
در همین شماره مجله به چاپ رسیده است.

## مقاله پژوهشی

# معماری مطلق: مروری بر ایده متافیزیکی ارسطو از معماری

سیدموسی دیباج\*

دانشیار، گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، ایران.

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۲/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۳۰

## چکیده

**بیان مسئله:** تحقیق درباره «فلسفه معماری» چنانچه معنای دقیق کلمه مدنظر باشد با مطالعه در آراء فیلسوفان در خصوص معماری آغاز می‌شود. در میان اندک فیلسوفانی که درباره معماری، اعم از علم یا هنر آن، سخن گفته‌اند، ارسطو با اندیشه‌های ناب و آغازین خود به راستی در مقام بلندی جای دارد. در رأی این فیلسوف، معماری با شالوده آن تعریف می‌شود. شالوده بنا برای او هم‌چون اصل، مبدأ در هستی انگاشته شده است. معماری به وجود عرضی و مسئله عرضی تعیین می‌شود بلکه برخلاف تصور صاحب‌نظران دوره مدرن معماری باید در بازگشت بنیاد خویش شناخته شود و نه از طریق شناخت عوارض و حالات انسانی که در زندگی در فضاهای معماری بروز می‌کند. بدین‌گونه اثر معماری در محدوده یک وضعیت عرضی و یا پدیداری شناخته نمی‌شود. هم‌وغم یک معمار، ساختن چیزهای عرضی بی‌پایانی که همراه خانه ساخته می‌شود نیست بلکه او چیزی را می‌سازد که سرانجام عرضی نیست و حتی در نهایت و غایت از خویشتن معمار استقلال دارد. در یک کلمه، خانه برای خود خانه و نه برای چیز دیگر ساخته شده است.

**هدف پژوهش:** هدف از این پژوهش بررسی نظریه معماری ارسطویی و شناخت هستی‌شناسی ساختن معمارانه است.

**نتیجه‌گیری:** در این تحقیق مجمل نظریه معماری ارسطویی از منظر و خاستگاه نظریه «معماری به نحو مطلق» یعنی آن معماری که مطابق با حکم فیلسوف و احتمال هستی‌شناختی ساختن معمارانه است و در دفاع از آن مورد بحث قرار گرفته و برخی ملاحظات سازنده در نظریه با استعانت از طرح ارسطویی کشف و تبیین شده است.

**واژگان کلیدی:** فلسفه معماری، نظریه معماری ارسطو، معماری محض، معماری مطلق، اصول معماری.

## مقدمه

پدید می‌آید؛ مانند دیریک زیرین در کشتی، یا شالوده بنا در ساختمان یک خانه، یا در نزد جانوران، به عقیده بعضی قلب، به عقیده بعضی مغز و به عقیده دیگران چیزی اتفاقی از این‌گونه که گمان می‌برند، مبدأ گفته می‌شود (Ross, 1928; Book V, 1013b). از این‌رو معماری و هستی‌شناسی در متافیزیک پیوند متناظر و متفاعل دارد. بنا به نظر ارسطو از آن‌جا که موجود به نحو مطلق دارای مراتبی است و موجود به مراتب و طبقات بسیار اطلاق می‌شود و از آن مراتب یکی آن است که موجود بالعرض نام دارد درباره چنین موجود عرضی پژوهش

چه چیز برای نظریه معماری مهم‌تر از این‌که ارسطو در تبیین مبدأ یا اصل هستی‌شناسی به مثال معماری رو می‌آورد. معماری نیاز به تبیین مبدأ یا اصل دارد تا بتواند به خانه فلسفه راه یابد و در آن رخنه کرده و جای بی‌نظیر خود را بیابد. و چه چیز مهم‌تر از این‌که برای ارسطو مبدأ معماری با شالوده بنا تعریف می‌شود. مبدأ (Arkhè) در کتاب «متافیزیک» ارسطو به آن جنبه از چیزی گفته می‌شود که در اثر حضور آن چیز، چیز دیگری نخست

\* نویسنده مسئول: ۰۹۳۵۲۶۱۶۱۵۰@ut.ac.ir dibaji

هماهنگ با شیوه عقلانی است؛ زیرا عَرَض گویی فقط نوعی نام است (ibid., Book VI, Chapter II). گویی که تکلیف معمار آن چنان که ارسطو می گوید ورود به اعراض و پدیده‌های عرضی نیست. با این تعریف در کار معمارانی هم چون گائودی کاتالانی باید تردید کرد، معمارانی که وظیفه معمار را خلق صورت‌های حجمی مبتنی بر اشکال هندسی می‌دانند. این معماران جست‌وجو در این اعراض را نه تنها مهم می‌دانند بلکه وظیفه اصلی معماری می‌دانند. در تعریف ارسطویی از علوم و تخمین مفروض ارسطو از معماری آثار چنین معماران بزرگی در چه مرتبه‌ای خواهد بود؟ آیا این سرآغاز یک شکاف تاریخی در میان نظریه معماری از یک سو و عمل معماری آن چنان که در بناها و آثار رخ می‌دهد و عموم معماران به آن اشتغال دارند نیست؟

در تبیین اصل در معماری، از یک سو بنا به رأی ارسطو قوه یا توانمندی (Dunamis) به معانی مبدأ (آغاز) حرکت یا تغییر در چیز دیگر یا در همان چیز به اعتبار چیز دیگر است؛ مثلاً هنر معماری (یا خانه‌سازی) یک توانمندی یا قوه‌ای است که در خانه بنا شده وجود ندارد؛ برخلاف فن پزشکی که یک توانمندی است که می‌تواند در شخص درمان شده موجود باشد، لکن نه از این حیث که درمان شده است (مصدق آن شخص درمان شده‌ای که خود طبیب باشد). پس به‌طور کلی مبدأ جنبش و دگرگونی در چیزی دیگر یا در همان چیز به اعتبار چیز دیگر، قوه یا توانمندی نامیده می‌شود (ibid., Book V, Chapter XII). این اظهار نظر ارسطو، تأکیدی است بر یک اعتقاد کلاسیک که استقلال هنر معماری از اثر یا محصول معماری را مطرح می‌کند. خانه برای خود خانه است. به عبارت ساده‌تر خانه یک چیز است توانمندی یا قابلیت ایجاد هنری چیز دیگری است که به خود خانه باز نمی‌گردد. خانه برای خانه ساخته شده است و این که آن فعلیت خانه یافته است به معنی آن نیست که خانه خود را فعلیت بخشیده باشد. این حقیقت بسیار بدیهی و در عین حال مهم است. هیچ‌کس هنوز نتوانسته همانند این سخن درباره معماری عرضه کند. لازمه چنین اعتقادی این است که معماری دانش صورت خانه و یا پدیده‌های دیگر معماری است و امر سکنی‌گرفتن که هیدگر فیلسوف آلمانی در پژوهش معروف خود آن را به تفصیل بیان می‌کند (Heidegger, 2004). نسبت به معماری، خانه و غیر آن امری فرعی است. ما نیز در تعریف دانش و هنر معماری از همین فقره استفاده کرده‌ایم. دانش معماری را باید دانش صورت فضا یا ساخته مسکونی بدانیم و هنر معماری بیش از هر چیز دیگر، هنر ایجاد این فضاهای ساخته‌شده است (بنگرید به دیباج، ۱۳۹۰).

کنیم. با این روش هیچ‌یک از دانش‌های متداول انسانی به مسئله عَرَض و وجود عرضی نپرداخته است و معماری نیز در این میان مستثنی نیست. برای مثال، معماری آن چه را که عارض بر بهره‌برداران یک خانه می‌شود پژوهش نمی‌کند؛ مثلاً این که آیا سکونت در آن خانه برای ایشان سخت و دردناک خواهد بود یا این که آرام و خوشایند خواهد بود. هم‌چنان که هنر بافندگی یا کفاشی و یا آشپزی نیز به مسئله عرض چنین به‌نظر می‌رسد معماران صرفاً می‌کوشند تا به مطلوبیت اثر ساخته‌شده و ادراک مساعد بهره‌برداران از ساخته‌ها دست یابند. پس این ادعای ارسطو وظایف موضوعه بسیاری از دانش‌ها و از جمله دانش امروزی معماری که بر مبنای بهره‌وری تمتع صرف مصرف‌کننده و با وظایف این دانش مطابقت ندارد و برخلاف تصور ارسطو در دانش و هنر امروزی معماری آن چه در مرحله اول ضرورت دارد شناخت عوارض و حالات انسانی فضاهای معماری و پدیده‌های ساخته‌شده معماری است و امر جوهری و هستی‌شناسی «مغفول عنه و ما لا یعنی» است.

### تفصیل مسئله

البته نیاز به شناخت عوارض و حالات پدیده‌ها در معماری به معنای آن نیست که معمار یا سازنده اثر معماری می‌تواند همه امور عرضی را که در یک اثر معماری مانند خانه ظاهر می‌شود تحت فرمان اراده و یا دانش خویش داشته باشد. طبیعی است که انسان سازنده اثر معماری، خالق یک موجود عرضی نیست که به همه آثار و عوارض آن احاطه داشته باشد. به‌طور مثال میزان هوایی که در یک اتاق برای تنفس وجود دارد امری نیست که معمار از آن مغفول بماند اما تعیین مقدار این هوا خواسته اول او در ساخت یک اتاق نیست؛ هوا مخلوق معمار نیست و شرایط، مصالح و امور غیرمعماری دیگری است که حدود و مقدار هوای تنفس را معین می‌سازد. ارسطو به همین امور بدیهی در معماری اشاره دارد و عظمت یک فیلسوف، کشف امور بدیهی در دانش‌های گوناگون است. بدیهیاتی نیز در دانش معماری وجود دارد. او می‌گوید سازنده یک خانه، همه چیزهای عرضی را که همراه خانه ساخته شده‌اند، نمی‌سازد، چون آن‌ها بی‌پایانند. اما هیچ‌چیز مانع نمی‌شود که خانه هم برای بعضی سودمند و هم چنان بنماید که گویا، با همه موجودات دیگر فرق دارد. اما هنر معماری سازنده هیچ‌یک از این‌ها (یعنی این‌گونه اعراض) نیست. همان‌گونه که هندسه‌دان نیز تفحص در اعراض مخصوص هندسه یعنی شکل‌های خود نمی‌کند، که آیا به‌عنوان مثال یک مثلث غیر از مثلث دارای دو زاویه قائمه است یا نه. و این امری

مانند گرما و فن معماری، گرما در گرم‌کننده و فن در معمار (ibid., Book IX, Chapter I, 1046a). از آن جا که در چیزهای طبیعی، علت محرک، مثلاً برای انسان، که انسان می‌زاید انسان است، ولی در چیزهایی که زائیده اندیشیدن هستند، (علت محرک) صورت یا ضد آن است، پس به یک نحو علت‌ها می‌توانند سه‌گانه و به نحو دیگر چهارگانه باشند. بنابراین در معماری نیز می‌توان چهار قسم علت یعنی علت مادی، علت صوری، علت فاعلی و علت غایی را که ارسطو از همدیگر تمییز داده همه را یافت (ibid., Book XII, Chapter IV, 1070b). از طرف دیگر، علاوه بر این که در نظر ارسطو معمار بالفعل علت خانه شمرده می‌شود بنا به رأی این فیلسوف فعلیت به حسب مفهوم مقدم است و این امری واضح و بدیهی است. زیرا «توانمند» در معنی نخستین آن است که توانای فعلیت‌بخشیدن باشد. او می‌گوید من به کسی معمار (خانه‌ساز) می‌گویم که توانای خانه‌ساختن است؛ یا به کسی بینا می‌گویم که توانای دیدن است؛ و دیدنی آن چیزی است که توان دیده‌شدن دارد. همین سخن در موارد دیگر نیز صادق است؛ بدین‌شویه، مفهوم و شناخت فعلیت ضرورتاً مقدم بر شناخت توانمندی است (ibid., Book IX, Chapter VII). این دو مطلب اساسی مکمل یکدیگر است. یعنی از یک طرف علت خانه معمار بالفعل است و از طرف دیگر فعلیت اثر و در این محل بحث ما فعلیت خانه از نظر مفهومی مقدم بر همه چیز است. یعنی تا خانه ساخته نشده هنوز نمی‌توان گفت معمار وجود داشته است. یعنی آن که معماری داند اما هنوز به آن دست نیازیده، معمار در هستی شناخته نشود. این مطلب اخیر، اصلی است که درباره آن سخن را از زبان ارسطو آغاز کردیم و اصلی مهم ورای اصول دیگر است. نتیجه به‌طور طبیعی این خواهد بود که فعلیت یک خانه و یا هر اثر معماری دیگر حائز اصالت و قوام بیش‌تری نسبت به توانمندی سازنده خانه و یا هر اثر دیگر خواهد بود. به عبارت دیگر امر ساخته‌شده و تحقق‌یافته مثل یک خانه یا حتی یک اتاق است که معنی بخش معماری است و آن است که معمار را معمار می‌کند. نتیجه این که حد معماری در ساختن و حد خانه در صورت فضای ساخته‌شده بنهفته است.

در مسئله توانایی معمار، ارسطو به تفصیل آن را بیان کرده است. هستند کسانی که مانند مگاریان<sup>۲</sup> می‌گویند «یک چیز تنها هنگامی توانمند است که فعال است و هنگامی که فعال نیست توانمند نیست، مثلاً کسی که در حال خانه‌سازی نیست، توانای خانه‌ساختن نیست، بلکه فقط کسی که در حال خانه‌سازی است آن هم تا هنگامی

ساختن یا به اصطلاح (Bauen) با صورت ساخته شده یا خانه مربوط است گرچه در معنی از آن متمایز است. تحقق اغراض انسانی در جای‌گرفتن و پناه‌گرفتن در خانه گرچه بدون عمل معماری غیرممکن است اما به هر حال در تعریف دانش معماری از آن حیث که هنر تحقق فضای مسکونی است دخیل نیست. به عبارت ساده، خانه پس از آن که ساخته شد به تصرف انسان درمی‌آید و از طریق این تصرف موجود انسانی قادر به جای‌گرفتن و منزل‌یافتن می‌شود. به هر حال خانه ساخته‌شده، دیگر ساخته شده و منتظر کسی نیست؛ این انسان است که منتظر اتمام ساخت خانه است. به هر حال، به‌وسیله هنر معماری غیر از بناکردن، خانه هم پدید می‌آید، ارسطو توصیف معماری را در مقابل وصف «رؤیت» مثال می‌آورد. در «دیدن» بنگرید، جزء دیدن در دیدن کار دیگری را نمی‌توان دید. اما در معماری چنین نیست. زیرا غیر از بناکردن، خانه به وجود می‌آید. کاربرد در عمل دیدن مقصود اولی است و در مورد معماری قصد و غرض بیش از صرف عمل معماری در حاصل و فرجام معماری نهفته است. زیرا عمل تکوین خانه به‌واسطه تکوین خانه یا خانه‌ساختن ظاهر می‌شود، یعنی هم‌زمان با «خانه» پدید می‌آید و هست. ناگفته نماند در مواردی که شیء پدیدآمده چیز دیگری غیر از کاربستن «کاربرد» است، فعلیت در چیز ساخته‌شده وجود دارد؛ مثلاً مانند بناکردن در چیز بناشده و بافتن در چیز بافته شده؛ و به همین‌سان در موارد دیگر؛... (Ross, Book IX, Chapter VIII). اما افزون بر همه علت‌هایی که به‌گونه خاص (یعنی بالذات) و به‌گونه عرضی نامیده می‌شوند، بعضی علت‌ها نیز بالقوه و بعضی بالفعل علت خوانده می‌شوند؛ چنان که در خانه‌سازی یک معماری که در حال خانه‌ساختن است معمار بالفعل علت خانه باشد (ibid., Book V, Chapter II, 1014b). و دانشجوی معماری که درس آن را می‌آموزد و یا معماری که هنوز به ساختن خانه موفق نشده یک معمار بالقوه شناخته می‌شود.

برای فعل و انفعال فقط یک توانمندی وجود دارد (زیرا چیزی از آن روی «توانمندی» است که یا خودش دارای توانمندی انفعال است یا چیز دیگری را به‌وسیله خود منفعل می‌کند). اما به نحوی نیز توانمندی‌ها از گونه‌ای دیگر هستند. زیرا یک قسم توانمندی هست که در شیء منفعل است (چون دارای میدائی است و نیز از آن روی که ماده هم گونه‌ای مبدأ است، منفعل انفعال می‌پذیرد؛ یعنی چیزی به‌وسیله چیز دیگری تغییر می‌یابد. مثلاً آن‌چه روغنی است اشتعال‌پذیر است و آن شیئی که به نحوی تن می‌دهد شکستنی است، به همین‌سان موارد دیگر) و دیگری در شیء فاعل است؛

اتمام رسید دیگر اجرای آن قطعه و کار نوازنده و نوازندگان یعنی نوازندگی وجود ندارد و به اصطلاح همه چیز تمام شده است. هیدگر چاره‌ای جزء تسلیم به ارسطو ندارد. به این معنی که تا معمار هم‌چنان در کار و عمل خویش است خانه‌ای آماده نیست تا سکونت در آن ممکن باشد و چون خانه ساخته شد وسکنی در آن امکان‌پذیر شد دیگر نه معمار، محلی از اعراب دارد نه ساختن و بناکردن او. و لذا Bauen متناظر و در نسبت با Dwellen نیست و این دو در عمل با یکدیگر رابطه‌ای ندارند و نسبت این دو بالذات منقطع و ناممکن است.

توضیح اساسی رأی ارسطو این‌که در گفتارهای پیرامون جوهر گفته شد<sup>۳</sup> که هر پدیده آینده‌ای (با هست‌شونده‌ای to Gignomenon) چیزی است که از چیزی و به‌وسیله چیزی پدید می‌آید و این موجود پدیدآمده از لحاظ نوع از همان نوع موجود پدیدآورنده است. بدین‌علت گمان می‌رود که ناممکن است کسی بتا (خانه‌ساز) باشد که هرگز خانه‌ای نساخته است، یا چنگ‌نازی باشد که هرگز چنگ نواخته است. از این‌جا مغلطه سوفسطائیان پدید آمده است که: آموزنده چیزی هنوز دارای آن نیست (ibid., Book IX, Chapter VIII). پس چون معمار خانه‌ای را هنوز نساخته مانند خود خانه نساخته شده است یعنی هنوز معمار نیست. مانند کسی که دارای شناخت نیست آن کند که موضوع آن شناخت است. اشاره می‌کنیم که در نظر ارسطو جوهرها سه‌گانه‌اند: یک ماده، دوم طبیعت، جوهر سوم نیز مرکب از هر دوی آن‌ها است که همانا تک‌چیزها هستند؛ مانند سقراط یا کالیاس. اکنون در برخی موارد، «این چیز» در کنار و جدا از جوهر مرکب وجود ندارد به‌صورت خانه بیاندیشید چنان‌چه فن (معماری) نباشد که به‌خانه صورت خانه بخشد خانه‌ای نخواهد بود زیرا خانه بی‌صورت معنی ندارد (یعنی صرفاً ماده یا ماده خانه که همانا سنگ، سیمان و آهن باشد صورت و معنی خانه نخواهد داشت و خانه نخواهد بود). پس نمی‌توان گفت در خانه یک جوهر مادی وجود دارد که از جوهر صورت یا طبیعت خانه جدا است. پیدایش و زوال صورت‌ها در پدیده‌های معماری به‌شیوه خاصی است و تفسیر و تبیین آن به درک «صورت» در اشیاء و موارد دیگر کمک می‌کند. ما چه زمانی می‌توانیم بگوییم «خانه» و «تندرستی» بدون ماده هست یا نیست. چه هنگام می‌توانیم چیزی را که در پی صناعت پدید می‌آید، بگوییم که «هست» یا «نیست» (ibid., Book XII, Chapter III). مسئله وجود یا عدم وجود خانه یا عمارت بسیار مهم است و در جای خود باید تفصیل داده شود و در این فرصت همین قدر باید گفت که ریشه تمییز شئوون وجودی از شئوون ماهوی در متن

که خانه می‌سازد توانمند است و به همین‌سان در موارد دیگر». مشاهده نتایج یاوه این سخن دشوار نیست. زیرا بدیهی است که کسی بتا و سازنده نخواهد بود تا هنگامی که خانه نسازد (چون بتابودن یعنی توانابودن به ساختن خانه یعنی توانایی او معیت دارد با عمل معماری او، و لازم است چنان‌چه مجال عمل معماری نباشد، خودبه‌خود فرصت ظهوری از معمار یا بتا نخواهد بود)، و به همین‌سان در مورد هنرها یا پیشه‌های دیگر. برای انسان ناممکن نیست این‌گونه هنرها را داشتن بدون آن‌که زمانی آن‌ها را آموخته و دریافته باشد، یا نداشتن آن‌ها بی‌آن‌که زمانی آن‌ها را از دست داده باشد (یا در اثر فراموشی یا در پی آفتی یا با گذشت زمان، اما نه در اثر فنای شیء زیرا این همیشه هست)، آیا نتیجه سخن مگاری‌ها این نیست که هرگاه که کسی از خانه‌ساختن بازایستد، دیگر دارای هنر معماری نیست؟ اما چون در دم دوباره دست به کار نشده و خانه‌ای بسازد، به این هنر دست خواهد یافت؟ این چگونه ممکن خواهد بود؟ (ibid., Book IX, Chapter III, 1047b). البته هر فقره‌ای از مساعی انسانی ممکن است زمانی بالفعل باشد و زمانی بالفعل نباشد، مثلاً «بناکردنی» از آن حیث که بناکردنی است (که صرفاً یک مفهوم است) و فعلیت «بناکردنی» از آن حیث که بناکردنی است، همانا خانه‌سازی و عمارت‌سازی و از این قبیل اجزاء عمارت و خانه، مانند ستون، سقف، تراس و چیزی ساختن است. زیرا فعلیت با این عمارت و خانه و به معیت آن است، یعنی فعلیت خانه‌ساختن، با فعلیت خانه است. نتیجه این که تا آن‌جا که معمار، بتا و کارگر مشغول کار ساختمان هستند هنوز خانه و عمارت وجود ندارد و هنگامی که خانه موجود باشد، دیگر «بناکردنی» نخواهد بود، زیرا «بناکردنی» آن است که در جریان بناشدن است. در این لحظه مهم نظریه معماری هیدگر تسلیم نظریه معماری ارسطو می‌شود زیرا اساساً خانه‌ساختن ناگزیر با فعلیت خانه تمام‌شدنی است؛ خانه‌ای که سکنی‌گرفتن را ممکن می‌سازد. و اما عمل بناکردن یا Bauen که هیدگر بر آن تأکید می‌کند گونه‌ای حرکت است که هنوز صرف عمل بدون ملاحظه فعلیت «فعلیت خانه» است (see Ross, Book XI, Chapter IX, 1066b). مشابه همین دلیل در مورد کوشش‌های هنری دیگر نیز صادق است. برای مثال، عرض می‌شود تا زمانی که هنوز نت سمفونی پنج تحقق نیافته عنوان قطعه موسیقی سمفونی پنج را نمی‌توان بر آن نهاد و زمانی که نت در حاق اجرای آن ملاحظه شود هنوز حرکت ناتمام فعلیت تام نایافته است و شایستگی صورت تمام‌شده اثر هنری موسیقاری را ندارد. از طرف دیگر چون قطعه سمفونی پنج نواخته شد و به



و چنان قرار گرفته‌اند، یا برای فعلیت و صورت که همان سرپناه است (*ibid.*, Book VIII, Chapter III). هم‌چنین آن‌چه که بازدارنده چیزی از جنبش یا کنش بر طبق انگیزه و رغبت خویش است، می‌گوییم آن را «دارد»؛ مثلاً می‌گوییم ستون‌ها، بارهایی را که بر آن‌ها فشار می‌آورد نگه «می‌دارند»؛ یا چنان‌که شاعران اطلس<sup>۴</sup> را «نگه‌دارنده» آسمان می‌سازند، و گرنه گویی به زمین فرو می‌افتاد؛ (آن‌گونه که بعضی از طبیعت‌شناسان نیز می‌گویند).<sup>۵</sup> به این معناست که گفته می‌شود که «به هم نگه‌دارنده» to Sunekhon) چیزهایی «به هم نگه‌داشته‌ها» را دارد، و گرنه گویی هر یک از آن‌ها بر طبق انگیزه خود جدا می‌شد. اما از «در چیزی بودن» نیز به همین نحو و در انطباق با معنای «داشتن» سخن می‌رود (*ibid.*, Book V, Chapter XXIII). پس از مقدمات و این جست‌وجوها اینک آشکار می‌شود که خانه صرفاً از آجرها و ترکیب آن‌ها پدید نشده است کما این که «هجا» از حروف و ترکیب پدید نمی‌آید و این درست است، زیرا ترکیب و اختلاط آن چیزهایی نیستند که ترکیب و اختلاط از آن‌ها است (*ibid.*, Book VIII, Chapter III, 1043b). با این وجود ارسطو معماری را در خلق یک ترکیب یگانه، هم‌چون شعر می‌داند. گونه دیگری پدیدار می‌شود از هم بر نهاده (ترکیب) ماده و صورت، چنان‌که اجزاء از کل و بیت شعر از ایلید و خانه از سنگ است. در این‌گونه پدیدارها صورت (Morfe) هدف یا غایت است و کامل آن است که به هدف رسیده باشد (*ibid.*, Book V, Chapter XXIV). این است همان صورتی که ما آن را در پژوهش «صورت‌ساختن و واساختن صورت» بنیاد و بن‌مایه تعریف معماری و مبنای تقسیم‌بنیادی برای همه گونه معماری می‌دانیم و تعریف معماری را منوط به درک و فهم دقیق از این مفهوم دانسته‌ایم. لوکوربوزه حق داشت که بگوید چشمان ما برای دیدن صورت‌ها در نور ساخته شده‌اند و لذا در برابر رأی هیدگر، این ساختن و ساختن صورت است که سکنی‌گرفتن هم‌چون نتیجه‌ای به تبع آن و پس از آن ممکن می‌شود و برخلاف آن‌چه در نزد مفسران و مروجان فلسفه هیدگری در تفسیر معماری رایج شده نباید این ویژگی «سکنی‌گرفتن» را در عرض و هم‌سنگ «ساختن» و «بناکردن» تلقی کرد.

### نتیجه‌گیری

نتیجه این‌که تا آن‌جا که معمار، بنا و کارگر مشغول کار ساختمان هستند هنوز خانه و عمارت وجود ندارد و هنگامی که خانه موجود باشد، دیگر «بناکردنی» نخواهد بود، زیرا «بناکردنی» آن است

متافیزیک ارسطو به اجمال بیان شده است و فیلسوفان اسلامی و در رأس آنان ابن‌سینا به ارسطو تاسی کرده و این دوگانگی بنیادی را تفصیل و تفسیر کرده‌اند. این‌جا نیز اهمیت مسئله معماری در انکشاف هستی‌شناسی عیان می‌شود. شأن ماهوی عمارت یا خانه غیر از شأن وجودی عمارت یا خانه است. تفسیر مفصل این معنی را به جای دیگر موکول می‌کنیم. افزون بر این، چیزهایی به حسب مکان باهم‌اند، که در یک مکان نخستین (یا مکان قریب) یافت می‌شوند و چیزهایی «جدا» هستند که در مکان‌های دیگراند. چیزهایی «مماس» هستند، که مرزهای پائینشان باهم‌اند. اما «میانی» آن است که چیز دگرگون‌شونده طبعاً زودتر به آن می‌رسد - اگر این دگرگون‌شونده بنا بر طبعش متصلاً دگرگون شود - تا به واپسین مرز. «ضد» به حسب مکان» آن چیزی است که در خط مستقیم در دورترین فاصله است. «متعاقب» آن چیزی است که پس از آغاز است (چه از لحاظ صورت و چه به‌گونه دیگری معین شده باشد)، و هیچ «میانی» از همان جنس که متعاقب متعلق به آن است، وجود ندارد؛ مانند خطوط (متعاقب)، خطوط یا واحد (متعاقب)، واحد یا خانه‌ای (متعاقب) خانه. اما چیزی مانع نمی‌شود که چیزی (از جنس دیگر) واسطه یا میانی قرار گیرد. زیرا متعاقب در پی چیزی می‌آید و چیزی متأخر (*ibid.*, Book XI, Chapter XII, 1068b). هم‌چنین از آن‌جا که چیزی بدون ماده است از چیزی که دارای ماده است [پدید می‌شود] می‌توان گفت معمار خود ماده خانه را نساخته است بلکه به آن ماده صورت خاص را بخشیده است. به همین دلیل فن پزشکی و هنر معماری صورت تندرستی و خانه هستند (*ibid.*, Book VII, Chapter VII, 1032b). بعضی در تعریف «خانه چیست» می‌گویند: خانه همان سنگ‌ها، آجرها و چوب‌ها است. این گروه از خانه «بالقوه» سخن می‌گویند. زیرا آن چیزها یعنی سنگ‌ها، آجرها و چوب‌ها ماده هستند. اما کسانی که خانه را ظرف و صورت پوشاننده اشیاء و اجسام می‌نامند، یا چیز دیگری از این‌گونه بر آن می‌افزایند، از فعلیت آن سخن می‌گویند، ارسطو در فرازی از متافیزیک مدعی است راه دیگری نیز برای تعریف خانه وجود دارد. کسانی هستند که هر دو تعریف را جمع می‌کنند، سخن از چیز سومی می‌گویند، که همان جوهر مرکب از آنهاست (یعنی از ماده و صورت - م)، زیرا جوهر مرکب مربوط به جمع هر دو هستند (ماده و صورت) (*ibid.*, Book VIII, Chapter II, 1043b).

از این نکته نباید غفلت داشت که گاهی پنهان می‌ماند که آیا یک نام بر جوهر مرکب (Sunthéton ouian) دلالت می‌کند یا بر فعلیت و صورت؛ مثلاً آیا «خانه» یک نشانه مشترک است برای سرپناهی از آجرها و سنگ‌ها که چنین

## پی‌نوشت‌ها

۱. این عقیده خود ارسطو است. بنگرید به: (Ross, 1910, 738b16).
۲. اشاره به فیلسوفان مکتب مگارا (Megara) از مکاتب سقراطی است. بنیانگذار آن یوکلایدس یا به زبان ما اقلیدس (Eukleidès) از پیروان سقراط بوده است. این فیلسوفان «دیالکتیکیان» نیز نامیده می‌شوند و بر نظریات منطقی ارسطو تأثیر نهاده‌اند. بنگرید به: (خراسانی، ۱۳۹۳، ۷۳ و ۷۴).
۳. بنگرید به: (Ross, Book VII, Chapters VII & VIII).
۴. Atlas در اساطیر یونان باستان نام غولی است که گفته می‌شد به کیفر شرکت در جنگ تیتان‌ها یا غول‌ها محکوم شده بود که طاق آسمان را بر دوش بکشد. بنگرید به: هزبود، ۱۳۹۹، مصرع ۵۱۷.
۵. بنگرید به «در آسمان» ارسطو (De Caelo) ۲۸۴a۲۴-۲۶. در آن جا از امپدوکلس نقل می‌شود که آسمان‌ها در اثر سرعت چرخششان برجای خود استوارند.

## فهرست منابع

- ارسطو. (۱۳۷۷). متافیزیک (ترجمه شرف‌الدین خراسانی). حکمت.
- ارسطو. (۱۴۰۰). در آسمان (ترجمه اسماعیل سعادت). شرکت هرمس.
- دیباج، سیدموسی. (۱۳۹۰). ماهیت معماری. دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- خراسانی، شرف‌الدین. (۱۳۹۳). از سقراط تا ارسطو. چاپ دوم. انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- هزبود. (۱۳۹۹). تئوگونی هسیودوس (ترجمه فریده فرنودفر). انتشارات دانشگاه تهران.
- Aristotle. (1910). *De generatione animalium* [On the generation of animals] (A. Platt, Trans.). Clarendon Press. [in english]
- Heidegger, M. (2004). *Bauen Wohnen Denken*. Virträge und Aufsätze.
- Ross, W.D. (ed.) (1928). *The Works of Aristotle, vol. Metaphysics*. Oxford University Press.
- Schlegel Catherine, M. & Weinfield, H. (2006). *Theogony and Works and Days*. Ann Arbor.

که در جریان بناشدن است. در این لحظه مهم نظریه معماری هیدگر تسلیم نظریه معماری ارسطو می‌شود، زیرا اساساً خانه‌ساختن ناگزیر با فعلیت خانه تمام‌شدنی است خانه‌ای که سکنی‌گرفتن را ممکن می‌سازد و اما عمل بناکردن یا Bauen که هیدگر بر آن تأکید می‌کند گونه‌ای حرکت است که هنوز صرف عمل بدون ملاحظه فعلیت [فعلیت خانه] است. (see Ross, 1928, Book XI, Chapter IX, 1066b).

مشابه همین دلیل در مورد کوشش‌های هنری دیگر نیز صادق است. برای مثال، عرض می‌شود تا زمانی که هنوز نت سمفونی پنج تحقق نیافته عنوان قطعه موسیقی سمفونی پنج را نمی‌توان بر آن نهاد و زمانی که نت در حاق اجرای آن ملاحظه شود هنوز حرکت ناتمام فعلیت تام نایافته است و شایستگی صورت تمام‌شده اثر هنری موسیقاری را ندارد. از طرف دیگر چون قطعه سمفونی پنج نواخته شد و به اتمام رسید دیگر اجرای آن قطعه و کار نوازنده و نوازندگان یعنی نوازندگی وجود ندارد و به اصطلاح همه‌چیز تمام شده است. هیدگر چاره‌ای جزء تسلیم به ارسطو ندارد. به این معنی که تا معمار هم‌چنان در کار و عمل خویش است خانه‌ای آماده نیست تا سکونت در آن ممکن باشد و چون خانه ساخته شد و سکنی در آن امکان‌پذیر شد دیگر نه معمار محلی از اعراب دارد نه ساختن و بناکردن او. ولذا Bauen متناظر و در نسبت با Dwellen نیست و این دو در عمل با یکدیگر رابطه‌ای ندارند و نسبت این دو بالذات منقطع و ناممکن است.

## COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to the Bagh-e Nazar Journal. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



نحوه ارجاع به این مقاله:

دیباج، سیدموسی. (۱۴۰۳). معماری مطلق: مروری بر ایده متافیزیکی ارسطو از معماری. باغ نظر، ۲۱(۱۳۱)، ۴۹-۵۴.

DOI: 10.22034/bagh.2024.366819.5278

URL: [https://www.bagh-sj.com/article\\_192249.html?lang=fa](https://www.bagh-sj.com/article_192249.html?lang=fa)

